

دست نوشته نوجوانی

امید یعقوبی

۱ دی ۱۳۹۱

۱ دست نوشته های نوجوانی

همه ی اینها چیست؟ پیشرفت؟ نه!! هیچ پیشرفتی در کار نبود، درجا زدن پیشروی نیست، تحلیل رفتن عضلات پاست و توهم است که پیش رویم خودنمایی می کند، موشی در قفس، در حال درجا زدن در چرخ و فلک رنگ آمیزی شده ی خود، همه ی اینها چیست؟! جز خوابی آغشته به رنگهای خیال؟! چشمهایم، این چشمهایم هستند که پیش رویم را می آفرینند، هیچ چیز جز دنیای خیالی من وجود نخواهد داشت، این خیال تا به آنجا پیش می رود که دیگر رنگی در کار نخواهد بود. اگر ناامیدی تمام آن چیزی بود که در اختیار داشتم، مشکلی نبود، حال آنکه امیدی مبهم درست وقتی که چشمهایم به تاریکی عادت کرده است، در انتهای دور، پشت کوههای طلایی، به وقت غروب، مانند ستاره ای لرزان می درخشد. کی به پایان می رسد این تاریکی؟! این چه صحنه ی نمایشی است که نور آن به سمت تاریکی گرفته شده، این چه رویایی است که در آن به خواب می روم و خواب می بینم که در صحنه ی نمایشم، و نوری که از من می درخشد به سمت این تاریکی، و به زودی در آن قدم خواهم گذاشت ...